

سرپیچی از حقیقت (راستی) یا سرپیچی از قدرتهای حاکم

طبیعت یا فطرت انسان ، در فرهنگ ایران ، نامهای گوناگون داشت . فطرت انسان ، 1- اخو (axv = هوا hva) یا 2- چیتره یا 3- بون یا 4- ارتا (رته) یا 5- گوهر یا 6- « آست و آست » 7- فرن (پرن) نامیده میشود. اخو، همان « خو، یا خوی » هست که امروزه به معنای بسیار تنگ « عادت » بکار برده میشود ولی در اصل، معنای طبیعت و فطرت و اصل و « قائم به ذات خود » را داشته است . اخو، یا خو، گوهر « از خود بودن » است، از این روبه « سرور » نیز ترجمه میگردد . فقط یک اصل خود آفرین یا سرشار و روان از خود هست که میتواند از خود، باشد . یکی از نامهای بهمن یا وهومن که خرد آفریننده بنیادی در هر انسانی باشد ، خومن است. خوی انسان، فطرت غنی و سرشار و افشاننده است . سرشاری ، فرارونده از لبه و از سر است که بدان در پهلوی (a-ravenaak) گفته میشود .

این اخو یا « خو » ، چهار روزنه فوران، از خویشتن میگشود که چهار نیروی ضمیر یا معنوی (مینوی) شمرده میشوند . این چهار شاخگی افشان ، گواه بر « دیوی یا جفتی بودن گوهر انسان » هست . این بود که نماد ضمیر انسان، مرغ چهارپر، یا « تخم

چهاربرگه یا چهارپر» ، یا «جفت پر» بود . ازخو، یا خو ، چه برون میریخت وچه افشانده میشد ؟

1- یکی « بوی یا بود » است، که فوران همان گوهربنیادی درحواس انسان باشد . بوی ، نیروی شناخت، از روزنه های حواس است که « خرد » میباشد .

2- دوم دین هست که فوران همان گوهربنیادی قائم به ذات، درنیروی زایش بینش ازبُن خود هست که درست معنائی متضاد با اصطلاح رایج دین را دارد .

3- «روان» هست که نیروی منظم سازنده و آراینده و سامانده میباشد. طبیعت گوهری انسان، پدیده ها را میآراید و نظم و سامان میدهد .

4- فروهر(فره ورد= فره وشی) است که نیروی بالندگی و پروازکنندگی و سرافرازی و دگرذیسی و تحول یابیست. گوهرانسان، برضد عبودیت و بندگی و فروتنی و خود، خوارسازی و « اصل سرافرازی و سرکشی» هست .

1- خرد(رسیدن به بینش ازبرون) و 2- دین (دریافتِ بینش زایشی ازدرون) و 3- نیروی ساماندهی (نظم آفرینی درونی و بیرونی ، اندازه و معیارگذاری و صورتدهی) و 4- نیروی حرکت دادن و تغییردادن و سرافرازی و سرپیچی و دگرذیسی ، غنای گوهرانسان (اخو) هستند . این چهارنیروکه ازطبیعتش افشانده میشوند، انسان را برای زیستن شاد و خرم ، توانا میکنند .

تصویر « تخم = اصل = اخو = $ahv = xva = hva = uva$ » درآغاز، تصویراصل سرشاری و لبریزی و فوران گوهری انسان بود . انسان (= مردم = مر- تخم) ، اصل توانائی و افشانندگی است . این تصویر، افاده این جهان بینی را میکرد که طبیعت یا فطرت انسان، سرشار و ناگنجا درهرصورتی و نیرومند و خود

افزا= «افزاینده از خود» است. این ویژگیها همه پیاوند آن بود که
 اخو، یا توم یا عنصر نخستین، همزاد وجفت ورته و دیوی بود.
 خودش، از خودش به حرکت میآید و سربرمیافرازد و می ایستد.
 از خود برپا ایستادن، «هستی» است. چیزی که از خود، نمی تواند
 بایستد، نیست. برای سلب این اصالت از انسان، و از همه تخم ها
 (اصل)، به همین واژه با تلفظ « آهو»، معنای وارونه « اخو»
 را دادند. به اهو، معنای کاستی و کاهش یافتنی و نقص و کمبود
 و بالاخره، کژی و حيله داده شد. طبیعت و فطرت انسان، اصل
 آفریننده (جفت = دیو) و اندازه و آراینده « سازنده نظم) نیست.
 واژه « آهو = کاستی» که همان « اخو» میباشد، بیان این
 واژگونه سازیست. کاستی و کجی، از یک ریشه اند و در ادبیات
 میتوان بخوبی دید که « کج بینی» به معنای « دو بینی» هست.
 اصالت و سرشاری و غنا که استوار بر پدیده « همزاد = سنگ =
 کاز = جم یا ییما = وای = دیو» است، درست زشت
 و خوار و پلشت و منفور ساخته میشود. بدینسان فطرت و طبیعت
 و بُن انسان (مر + تخم = اصل جفتی = تخم دیوی) با کاربرد
 همان اصطلاح، معنای وارونه پیدا میکند. سرشاری و غنا و کمال
 را، کاستی و نقص و کمبود کردند! فطرت و طبیعت انسان، کاستی
 و کاهش و کمبودی و کژی میشود. گوهر خود افزا، اصل خود
 گاه میگردد. و آنچه ناقص است، گناه میکند و کامل باید بر
 ناقص، حکومت کند و آن را هدایت کند.

همین مفهوم « کاستی = اهو» و کمبود و نقص، سپس، تحول به
 « پدیده گناه» می یابد و اینهمانی با « گناه» داده میشود.
 این تحول درک اصالت انسان، در خود افزائی و نیرومندی، به
 درک انسان به کردار موجودی که در طبیعتش ناقص و آهومندوکژ
 است، در داستان « زال زر» نمودار میگردد. داستان زال زر،
 داستان سرپیچی فرهنگ ایران، از تصویر انسان در ادیان

ابراهیمی و دردین زرتشتی میباشد. فرهنگ ایران، تصویر « انسان ناقص و گناهکار» را که حقانیت به هرگونه قدرت دینی و سیاسی میدهد، رد و طرد میکند.

زال زر، چون دورنگه هست ، با « آهو » هست . دورنگه بودن ، همان مفهوم « جفت آفرینی و همزادی و دیوی » است که بیان « تخم بودن = اصیل بودن = اخو یا اهو = هوا = از خود بودن » است . خداودین حاکم در جامعه ای که زال زاده میشود، برضد « تصویر ارتائی یا سیمرغی انسان » است . از این رو برای این اجتماع و دین ، فطرت و طبیعت انسان (اخو) ، در اثر همان همزادی و جفتی و دیوی اش، آهوست . این کاستی در زال زر، خداو دین حاکم بر اجتماع را برضد او بسیج میسازد ، چون در « جفتی = دورنگه بودن = دیو بودن = پری بودن » ، « از خود بودن و قائم به ذات بودن » را درمی یابد .

چه گویم که این بچه دیوچیست

پلنگ دورنگست ، یا خود ، پری است

ولی این کاستی در زال زر، پیاینده « گناهی است که پدرش ، سام کرده است » . در داستانهای آدم و حوا در تورات و مشی و مشیانه در بندهش ، کاستی و گناه ، باهم اینهمانی دارند . انسان، وجودیست که گوهر کاستی است ، و کاستی ، بالقوه ، گناهست . در حالیکه در داستان زال زر، انسان در پیدایش، از دید خدا و دین حاکم ، ناقص و دیوی و پری زاد و دورنگه باهم است ، چون دورنگه باهم بودن ، بیان جفتی و اصالت (از خود بودن = قائم به ذات بودن = خود افزائی و نیرومندی) است ، و انسانی که خودش اصل و قائم به ذات باشد ، خطرناکست و باید نابود ساخته شود . ولی این کاستی ، پیدایش چنین دیوو پری زاده ای (پری = جفت ، فرزند ارتا) گناه پدرش هست که این تخم را پاشیده .

در این داستان ، درست خدای ایران که سیمرغ (ارتا = نخستین عنصر یا خو در فطرت هرانسانی) باشد ، بر ضد داستان آدم و حوا در تورات و بر ضد داستان مشی و مشیانه در یزدانشناسی زرتشتی ، عمل میکند . فطرت و طبیعت انسان (خو = ارتا = سیمرغ) ، بر ضد خدا و دین و اجتماع ، سرکشی و طغیان میکند . سیمرغ یا ارتا ، که خود ، همین «نخستین عنصر» یا همین «**خو** = سرور» = «**اهو**» = «**اهورا** = سرور» هست ، بر ضد اندیشه « انسان به کردار وجودی ناقص و گناهکار» برمیخیزد و سر می پیچد .
فروهر در درون خود تخم ، یا اخوی انسان ، همین نیروی سرکشی بر ضد خدایان است که منکراصلت انسان و نابودسازنده اصلت انسانند . انسان ، در اصل ، وجود کاهنده و گناهکار ، نیست سیمرغ ، آنچه را بنام «**اهو**» ، از دین و خدای حاکم ، به نابود شدن محکوم میگردد ، رهائی میبخشد و به آشیانه خود می برد ، و از پستان خود به او شیر میدهد و سپس دو پر خود را به او میدهد ، یا به عبارت دیگر ، اصلت انسان را (تخم بودن = خو بودن = همزاد و دیو بودن) را در برابر «شک درباره اصلت انسان» ، دوباره ، استوار میسازد .

«**خو**» یا «**خو**» ، سرچشمه یقین انسان از خود و اعتماد به خود و یافتن بزرگی و بلندی در خود انسان است . خود واژه «**خو** = خو» معنای «**سرور و بزرگ**» دارد . هرانسانی با داشتن چنین طبیعتی ، خود را سرور و بزرگ میداند . از اصطلاحاتی که از واژه «**خو**» مانده است ، میتوان این برآیندهای یقین انسان را از سروری و بزرگی خود یافت . انسان ، گستاخ = *vista axv* است (خودگستر) . انسان ، فرخ = *farr-axv* است . انسان اخور ، محکم و استوار است *axvar* . انسان فراخ منش ، یعنی گشاده فکرو با اندیشه باز است *fraxv menishn* ، و با فراخی و انبساط *fraxvih* است . انسان آرامش روح و حضور ذهن دارد *axvih* .

انسان، وجودی ارادی axvik است. انسان دارای وجدان بیدار و نیرومندی روح است ustaan axvih. انسان، دارای صفای روح و خجستگی و سعادت مدام و روشنی روح است hu-axvih. با چنین اعتماد به خودی و یقین از خودی، نمیتوان مردمان رامطیع و پیرو ساخت و بر آنها حکومت کرد و آنها را طبق معیار خود ساخت و به آنها صورت دلخواه را داد و عبد خود ساخت. این است که یا بایستی این «اخو یا خو» را، ازبُن انسان، حذف و فراموش ساخت، یا باید درست معنا و مفهوم و ارج آن را وارونه ساخت. انسان با چنین اخو (= خو = طبیعت و فطرتی)، پیکریابی مفهوم «کمال» در فرهنگ ایران بود. اساسا در فرهنگ ایران، تخم = اخو = چیتره = دانه = بزر (بازرک = بزرگ)، خوا .. بیان «کمال» بود و برغم چیره شدن زرتشتیگری مفهوم کمال ماند. آنچه میتواند خود را از نو، زنده و تازه کند، کامل است. کمال، داشتن نیروی باززائست. آنچه میتواند خود را برغم همه شکستها، از نو بیافریند، کاملست. با آنکه، درآموزه زرتشت، کمال، روشنی بیکران اهورامزدا شده بود. و با این روشنی بود که اهورامزدا، روشنی به آتش (تخم یا اخو یا بزر..) وام میداد، یا به عبارت دیگر، آن را از اصالت و قائم به ذات بودن میانداخت. اینست که مفاهیم مربوط به یقین و اعتماد و استواری از خود، همه به اصطلاحات مربوط به «تخم و زهدان» باز میگردند. «راستی» که همان معنای «حقیقت» را در فرهنگ ایران دارد، پیدایش این «اخو» یا «آست و آست» یا «چیترا» یا «گوهر» یا «ور» ... درگستره دیدن و گرفتن است. راستی آنست که آنچه درگوهر و تخم، نادیدنی و ناگرفتنی هست، ملموس و محسوس بشود. اینست که واژه «هستی» که از واژه «آست و آست» که به معنای تخم و زهدان است، برآمده، هم به معنای «هستی و وجود» است، و هم به معنای «پایداری

و دوام « وهم به معنای « حقیقت ». از این رو هست که فرهنگ ایران، جهان جسمانی (هستی) را ، جهان مجازی و فریب نمیدانست .

آنچه هست و هستی (hastakih + hastih) است ، حقیقت است ، چون آنچه در تخم (است) ، پیدایش می یابد و دیدنی و گرفتنی میشود . این را ، راستی میگفتند . از این رو، حقیقت و راستی در فرهنگ ایران ، باهم اینهمانی داشتند . خدا، راست است ، چون خودش ، گیتی (جهان جسمانی asto-mand) میشود. حقیقت آنست که انسان بتواند ، گوهر خود (اخو) را در گیتی ، گسترش دهد و پهن کند . باز داشتن انسانها ، از پدیدار ساختن گوهر خود (اخو = خو) در اجتماع ، ساختن دوزخ است.

با وارونه سازی مفهوم « اخو » در اصطلاح « آهو » ، فاجعه بزرگی در تاریخ اجتماعی و سیاسی و دینی ایران ، روی داده است و هنوز نیز این رویداد، امتداد می یابد که با چاره یابیهای سیاسی و درمانهای سطحی و وعظ و اندرزهای مذهبی ، بهبود پذیر نیست و نخواهد بود . من این سلسله وقایع فاجعه زای تاریخ را با توضیح دادن شعری از اسدی توسی در گرشاسب نامه ، روشن و چشمگیر میسازم .

چرا بیداد بودن حکومت، حقیقت را در اجتماع از ریشه میکند؟

چو در داد ، شاه آورد کاستی
به پیچد سر هر کس از راستی

« داد » در فرهنگ ایران، چیست؟ در فرهنگ ایران، مفهوم « داد » از این مشخص نمیشود که دادگرایا عادل کیست؟ و آنچه او میکند و میاندیشد، داد است. بلکه « داد = داته »، پیکریابی بینشی است که از مردمان پیدایش می یابد، یا به سخنی دقیق تر از ژرفای گوهر آنها (اخو = ارتا = پیش خرد) پیدایش یابد. بینش زایشی و تجربی خود انسانها، حق و عدالت و قانونست. و این « آزمون مایه ای زنده از داد »، همیشه در تنش و ستیز با « معیارهای قدرتمند » است که در اجتماع، قانون و عدالت را معین میسازند.

هوشنگ که پیشداد (پره + داته) میباشد و نخستین قانونگذار و اصل حقوق اساسی در ایرانست، همان بهمن یا « پیش خرد = آسن خرد » در هرانسانی است. پیدایش فروغ از سنگ (= پیوند) که در شاهنامه میاید، بیان بینش زایشی در هرانسانی است. در هزوارش (داتستان = دادگستری = داته + استان) اینهمانی با « دین » دارد (رجوع شود به یونکر) که بینش زایشی و باطنی در هرانسانیست که از اخو (خو) ی او فوران میکند (دین، چنانکه در بالا آمد، یکی از چهار نیروی خواهست). پس معیار و سنجه داد (= داته)، زایش بینش از « پیش خرد یا آسن خرد » همه انسانهاست. این شعر اسدی توسی، نکته ژرفی را به عبارت آورده است. با کاهش داد یا نقصان یافتن داد در حکومت، نه تنها مردمان (اجتماع) دیگر، راست نخواهند بود، بلکه همه اشان از راستی سر خواهند پیچید.

« سراز راستی پیچیدن »، به معنای آنست که همه راستی (حقیقت) را نادیده میگیرند. انسان با پیچیدن سر، دیگر آنچه را باید دید و با خرد درباره آن اندیشید، نمی بیند و نمیاندیشد. با سرپیچی از راستی، خرد در اندیشیدن، رابطه اش را با حقیقت قطع میکند و دیگر راست نمیاندیشد.

انسان ، با بیداد شاه یا حکومت ، از شاه و یا حکومت، سرپیچی نمیکند، بلکه از « راستی، سرپیچی میکند » ، از « حقیقت ، سرپیچی میکند » و این فاجعه بزرگ اجتماعیست . جامعه ای که از راستی یا حقیقت، سرپیچی میکند، بنیاد خود جامعه را از ریشه میکند . این حساسیت فوق العاده مردم در برابر بیداد یا « کاستی داد در اجتماع » از کجا میآید ؟ و چرا به جای « سرپیچی از شاه یا از حکومت » ، سرپیچی از حقیقت یا راستی میکند ؟ سرپیچی از راستی یا حقیقت، به مراتب خطرناکتر از سرپیچی از حکومت یا هر قدرتیست .

سرپیچی از راستی ، به معنای آنست که دیگرگوهر (=اخو) را آشکار نمیسازد، و از پیدایش گوهر خود (= اخو) میترسد. « سرپیچیدن از راستی » این نیست که فقط گوهر خود (= اخو) را پنهان و تاریک میکند ، بلکه آنست که درست « وارونه حقیقت » رفتار میکند، چون راستی در فرهنگ ایران، برابر با حقیقت است . حقیقت در فرهنگ ایران، « ایمان داشتن به یک آموزه یا یک شخص » نیست ، بلکه « پیوند مستقیم و بیواسطه یافتن گوهر انسان (اخو) با پیدایشش در اجتماع است .

بدینسان انسان در فرهنگ ایران، « بی حقیقت میشود» یا در حقیقت ، متزلزل و مضطرب میشود که چهره اش (چپتره = اخو) نچهرد . گوهرش ، نگوهرد ، یا بسخنی دیگر، در واقعیت صورت نیابد. این پیوند مستقیم - اخویاگوهر، با پیدایشش در رفتار و اندیشه و گفتار، در فرهنگ ایران ، حقیقت هست .

ولی با تبدیل « اخو» به « آهو» هست که انسان، کمبود و ناقص شمرده میشود. او باید از این پس، طبق معیاری زندگی کند که این نقص و کاستی و کمبود را میکاهد و جبران میکند . بنا بر این حقیقت ، ایمان به معیار خارجی میگردد . او باید خود را به صورتی که آن معیار و اندازه میخواهد در آورد . او حق ندارد به

خود صورت بدهد که حقیقتش میشد . او سروری را از دست میدهد و مخلوق و عبد و بنده میشود .

سرپیچی از راستی ، نادیده گرفتن « اخو = بُن آفریننده ، اندازه گذار و سامانده و سرافراز » خود هست که با تلقین گناهکار بودن انسان در ادیان ابراهیمی و زرتشتی ، در اجتماعات ایجاد شده است . او با چنین ایمانی ، ریشه خود را که « اخو = ارتا » باشد ، از بُن میکند . او بجای سرپیچی از حکومت و از قدرت بیگانه ، سرپیچی از حقیقت (ازخو ، از تخم ارتا یا سیمرغ در خود) میکند . او باید از این پس همیشه بر ضد حقیقت ، زندگی کند . بدینسان ارزشهای انسانی در اجتماع ، با نقص دادِ حکومتی و رهبری ، واژگونه ساخته میشود . این بر ضد حقیقت زیستن همیشگی ، زیستن فقط در بی حقیقت بودن ، و در ضد حقیقت بودن ، « در همیشه ، دروغ بودن » ، « در همیشه در برابر خود ، نقش بازی کردن » ، در هیچگاه صمیمی با خود نبودن ، ممکن است . ناتوانی برای سرپیچی در برابر قدرتهای حاکم سیاسی و دینی و اقتصادی و قانونی ، تبدیل به توانائی در سرپیچی از حقیقت در خود و در اجتماع خود میگردد . اینست که با گرفتن حق سرپیچی از قدرتها ، در مقدس ساختن آنها ، راه نابود ساختن راستی و حقیقت در انسان و در اجتماع ، باز میشود .